

فصلنامه تخصصی سبک شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

علمی - پژوهشی

سال سوم - شماره دوم - تابستان ۸۹ - شماره پیاپی ۸

پیوستگی در سبک نثر صوفیانه رشیدالدین میبیدی

(ص ۵۹ تا ۷۶)

سوسن جبری^۱ (نویسنده مسئول)، سید عباس محمدزاده^۲

چکیده:

ساختار هر متنی، از کوچکترین واحد معنایی مستقل یعنی جمله تا بزرگترین واحد یعنی متن کامل، با پیوندهای درونی شکل میگیرد. پیوستگی از راه دریافت ساختار و هماهنگی معنایی اجزا و عناصر درک میشود و اهمیت آن در اینست که هم درک عمیقتری از معنای متن ایجاد میکند و هم این درک موجب افزایش جذابیت و انگیزه خوانش متن میگردد.

متن النوبة الثالثة تفسیر کشف الاسرار و عدةالابرار با توجه به گستردگی و استقلال بخشهای آن، از پیوستگی درونی عمیق و پیچیده‌ای برخوردارست. پس از بررسی عناصر سبک نثر فنی النوبة الثالثة و ابعاد عرفانی، نثری، تفسیری، شعری و روایی آن، دریافتیم که زمینه سازی بخش عمده پیوستگی درونی و رابطه عمیق و پیچیده ساختاری و معنایی میان بخشهای گوناگون، در همین سبک نثر فنی و ابعاد عرفانی، نثری، تفسیری، شعری و روایی متن نهفته است. به این صورت که هر کدام از این ابعاد، پیوندهای درونی متناسب با ماهیت خود را در متن، پدید آورده‌اند و سهمی از پیوستگی درونی متن را به خود اختصاص داده‌اند. بنابراین پیوستگی درونی النوبة الثالثة کشف الاسرار در بزرگترین ابعاد آن، یکی از شاخصه‌های بارز سبک نثر صوفیانه میبیدی است.

کلمات کلیدی:

کشف الاسرار و عدةالابرار، ابوالفضل رشیدالدین میبیدی، نثر صوفیانه، سبک، پیوستگی.

۱ - استادیار دانشگاه رازی کرمانشاه. sousan_jabri@yahoo.com

۲ - استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد.

مقدمه :

از دیدگاه اندیشمندان زبان‌شناس، زبان نظامی از نشانه‌هاست. پیوند این نشانه‌ها و ساماندهی آنها در ساختار کوچک و بزرگ، معنا را خلق میکند و در شکل نوشتاری خود، متن را پدید می‌آورد. بنابراین زمانی از متن سخن می‌گوییم که با یک ساختار زبانی دارای انسجام ساختاری و معنایی روبرو باشیم.

زبان‌شناسان نقشگرا می‌گویند؛ دستگاه زبان سه ساخت عمده نقشی معنایی دارد: ۱- اندیشگانی ۲- بینافردی ۳- متنی. این تقسیم‌بندی درباره ساخت متنی می‌گوید: «ساخت سوم ساخت متنی است؛ بخش متن ساز سیستم زبانی، که شامل عناصر و تدابیر متن ساز زبانت، کارکردهای ساخت متنی مانند دو ساخت دیگر از رهگذر شیوه آرایش و ترتیب عناصر محتوایی کلامست.» (شعبانلو و دیگران، ۱۳۸۷، ۱۶۸)

موضوع کار زبان‌شناسان، بررسی ساخت معنایی زبان ارتباطی و گفتاریست. بافت موقعیتی، ماهیت شخصیتی، انگیزه‌ها و شرایط پیچیده‌ای که گویندگان نسبت به هم دارند، مانع سنجش عینی پیوستگی آن می‌گردد. اما بر متن ادبی که پدیده‌ای خود بسنده، مستقل و دارای ثبات ساختاریست، شرایط متفاوتی حکم فرماست. آفریننده متن ادبی برای بیان تجربه درونی و اندیشه خود، ساختاری متناسب و دنیایی همگون با آن خلق میکند که از راه واقعیت‌های عینی نمیتوان به آن رسید. بنابراین در ساختار از پیش اندیشیده شده متن ادبی، پیوندهای درونی عمق و شدت بیشتری دارد.

سطح پیوستگی در میان متون گوناگون، نسبی است و سنجش آن دشوار بنظر میرسد، چنانکه گفته شده است: «پیوستگی، یک پدیده ذهنیست نه یک ویژگی خاص برای متن گفتاری یا نوشتاری. تمام خوانندگان یا افرادی که بنحوی با متن در ارتباط هستند براحتی میتوانند تشخیص دهند که یک متن نسبت به متنی دیگر از پیوستگی بیشتری برخوردارست یا برعکس؛ ولی لغات روی صفحه به تنهایی نمیتوانند مبین این ادعا باشند. درک متنی که از انسجام برخوردار نباشد دشوارست؛ اما این علائم از درک مفهوم، جملات یا پاره‌گفتارها ناشی نمیشود بلکه از ذهن نشأت می‌گیرد.» (تبریزی، ۱۳۸۶: ۴۱)

عوامل بسیاری در پدید آمدن پیوستگی مؤثرند؛ به این سبب «مایکل هلیدی و رقیه حسن بحث انسجام را به دو قسمت ساختاری و غیر ساختاری تقسیم کرده‌اند. انسجام ساختاری

شامل توازن، بسط مبتدا و خبر، سازماندهی (اطلاعات) کهنه و نو، و انسجام غیرساختاری را شامل ارتباطات اندامی سازواری و ارتباطات عناصر سازنده، دانسته‌اند.» (هالیدی و حسن، ۱۹۸۵: ۸۲) انسجام ساختاری در محدوده کوچکتی به پیوندهای درونی میپردازد، اما پیوستگی پیوندهای واحدهای زبانی را در بزرگترین ابعاد آن دربرمیگیرد که نه تنها انسجام را در خود دارد، بلکه از آن بسیار فراتر می‌رود. اهمیت و ضرورت بررسی پیوستگی از آنجاست که بر عمق معنایی و جذابیت متن می‌افزاید و شاید بتوان گفت در آفرینش معنا سهیمست.

پرسش ما این بود که صفات یا ماهیت متن النوبة الثالثة، چه رابطه‌ای با پیوستگی آن دارد. در این پژوهش معیار یافتن «ویژگیهای تکرار شونده» که معیاری غیر ذهنی و تا حد زیادی عینیست، برای سنجش برخی عوامل آفریننده پیوستگی بکار گرفته شده است. زیرا ویژگیهای تکرار شونده نه تنها عناصر سبکی متن را بوجود می‌آورند، بلکه عامل پدید آورنده پیوستگی نیز هستند. به این دلیل یافتن پدیده‌های همگون پریسامد در ساختار و معنای متن النوبة الثالثة را معیار قابل نمایش، سنجش و ارائه، سطح پیوستگی متن قرار داده‌ایم. برای یافتن پیشینه پژوهشی موضوع به جستجو در منابع موجود پرداختیم. از آنجا که این بحث به تازگی طرح شده، در میان پایان نامه‌ها، کتابها و مقالات، به افراد اندکی برخوردیم. در میان شش محقق هم که بنوعی به این موضوع پرداخته‌اند، کسی بموضوع پیوستگی و ارتباط آن با ماهیت متن، نپرداخته است.

از گذشته‌های بسیار دور، در مورد پیوستگی معنایی متن کلام الهی، بحثهای پراکنده‌ای در میان مفسران، اهل کلام و بلاغت مطرح بوده است. اینان یکی از رازهای اعجاز قرآن را، ظاهر گسسته و باطن پیوسته و دارای ساختار معنایی عمیق و پیچیده، میدانستند. ما نیز اگر اندکی با زبان عربی آشنا باشیم، عمق معنایی، تأثیرگذاری، زیبایی و جذابیت، ناشی از پیوستگی درونی آن را حس میکنیم.

پیوستگی در متن مورد بحث ما یعنی؛ النوبة الثالثة، از یک سو براساس منطق بیان دقیق، روشن و آگاهانه معنای مورد نظر گوینده است، بدین سبب متن از عمق معنایی برخوردارست. از سوی دیگر بر بنیاد تأثیرگذاری و اقناع مخاطبست، بدین سبب در خواننده

انگیزه خواندن ایجاد میکند. این دو هدف، منطق پیوستگی درونی متن را تعیین میکند و خود تابعیست از ماهیت عرفانی، نثری، تفسیری، شعری و روایی متن.

ابعاد النبوة الثالثة:

الف - ماهیت عرفانی

ب - ماهیت نثری

ج - ماهیت تفسیری

د - ماهیت شعری

ه - ماهیت روایی

الف - ماهیت عرفانی متن

عرفان نوعی جهان‌بینی و اندیشه است. «... این اندیشه اساساً کوششی صادقانه برای فهم پذیر کردن نوعی تجربه زندگیست، زندگی از آن جهت که حق در آن حضور دارد.» (نویا، ۱۳۷۳: هفده) محور اندیشه عرفانی با همه تنوع مضامین بر یک موضوع استوارست؛ سخن از رابطه انسان و خدا، با هدف حرکت انسان بسوی خداگونه شدن. این موضوع مشترک، بنیاد معنا را در تمامی ۴۴۶ بخش مستقل شکل میدهد و انعکاس آن در عمیقترین لایه‌های متن، آن را از عمق معنایی و پیوستگی شگفت‌انگیزی برخوردار کرده است.

بسامد بسیار چشمگیر موضوع سلوک - حرکت انسان بسوی خدا گونه شدن - در واقع شکلهای گوناگون بیان یک معنای واحدست که پوشش و پیوستگی معنایی گسترده ناشی از ماهیت موضوع عرفانی متن را پدید آورده است. از این رهگذر منطق معنایی ویژه‌ای بر نثر صوفیانه میبیدی حاکمست. با این نثر در باره رابطه انسان و خدا سخن گفته میشود، چیزی که از نگاه هم اندیشان ویتگنشتاین ناگفتنیست؛ زیرا «منطق زبان تنها میتواند در باره چیزهای معین سخن بگوید. در حالیکه موضوعات مابعدالطبیعه خارج از حدود زبانست و در نتیجه ناگفتنی است و بایستی در مورد آن خاموش ماند.» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰، ۲۹۴) اما عارفان نه تنها درباره این موضوعات، خاموش نمانده‌اند. بلکه منطق و حدود زبان را پشت سر گذاشته و از مفاهیم و واقعیتهای ناپیدای درونی و ناگفتنی سخن میگویند و از مرزهای تطابق با واقعیتهای بیرونی میگذرند. بعنوان نمونه، میبیدی در بیان وصال حق چنین میگوید: «فردا چون خلایق بصحرای قیامت برون آیند، جناب عدن به جمال صفات

خویش عاشقان را استقبال کنند ... ازین سوخته‌ای، بینی کوفته‌ای، دل شکسته‌ای، روز فرو شده‌ای، با دلی پردرد و جانی پرحسرت در صعيد قیامت ایستاده، سر درپیش افکنده، دیده‌ها پرآب کرده، ناگاه بویی از کوی وصال لم یزل و لایزال به مشام او رسد، یک نعره بزند که فرع آن در قیامت افتد، فریاد برکشد، حق تعالی گوید: شما همه اهل قیامت را به عتاب و حساب مشغول دارید که ما را با آن گدا کارهاست و رازها که در دنیا هزاران شب به عشق به روز آوردست، در خاک خفته و بادیه‌ها بریده و مذلتها کشیده و بلا ما را اسیر شده، میخواهد که امروز با ما رازی گوید. آن بیچاره گوید: یا رب الارباب آتش مهر در دلم زدی، مرا زیر و زبر کردی، از خان و مانم بیفکندی؛ اول الست بربکم به سمع رسانیدی، باز شریتهای بلا چشانیدی، عاشق جمال خویش گردانیدی، این همه بروی من آوردی؛ امروز جمال بدیگران نمایی، مرا محروم گردانی؟ به جلال و عزّ تو که دیده باز نکنم تا جمال ذوالجلال ترا نبینم. حق تعالی حجاب جلال بردارد، جمال بنماید، درویش بی خویش، سرگشته شوق، غارتیده عشق، بیواسطه کلام حق بشنود، بی حجاب جمال و جلال حق بیند. فیحدّثه کما یحدّث الرجل جلیسه» (میبدی، ۱۳۸۲: ج ۶۰، ۱۰)

ماهیت عرفانی متن چنان بر سبک نثر نوبت سوم چیره گشته که اغلب واژه‌ها تشکیل دهنده آن بر معانی انتزاعی و مجازی دلالت دارند. اسمها، صفتها، قیدها و فعلها تصویرگر جهان ناگفتنیها هستند. مانند: «بنده مومن در بهشت آرزوی سماع کند، رب العزه اسرافیل را فرستد تا بر جانب راست وی بیستد و قرآن خواندن گیرد، داود بر چپ وی بایستد زبور خواندن گیرد، بنده سماع همی کند تا وقت وی خوش گردد، جان وی فرا سماع آید، دل وی فرا نشاط آید، سروی فراکار آید، از تن زبان ماند و بس، از دل نشان ماند و بس، از جان عیان ماند و بس، تن در وجد واله شود، دل در شهود مستهلک شود، جان در وجود مستغرق گردد، دیده آرزوی ذوالجلال کند، دل آرزوی شراب طهور کند، جان آرزوی سماع حق کند، رب العزه پرده جلال بردارد، دیدار بنماید، بنده را به جام شراب بنوازد، طه و یس خواندن گیرد، جان بنده به حقیقت آنگه در سماع آید.» (همان، ج ۸، ۲۴۹)

النوبة الثالثة در یک نگاه کلی گفتگوی میان خدا و انسانست. نقل این گفتگوها بشکلی مستقیم و بیواسطه و غیرمستقیم، از ویژگیهای نثر میبدیست. مانند: «الهی وصف تو نه کار

زبانست. عبارت از حقیقت یافت تو، بهتانست، با صولت وصال دل و دیدار را چه توان است. حسن تو فزونست زبینایی من / راز تو برونست زدانایی من.» (مبیدی، ۱۳۸۲: ج ۶، ۶۶۳)

زبان صوفیانه در عمیقترین لایه‌های ذهن نفوذ میکند، علت آن نگاه و ادراک پارادوکسی صوفیه و بکارگیری آبرونی است که؛ «مجموعاً بطریقی درک ما را از اثر بالا میبرد، خواه از راه روبرو کردن ناگهانی ما با بعد دیگری از واقعه، خواه از راه درگیر کردن ذهن ما در ابعاد متناقض و ناهمگون یک مسئله. آبرونی به همین دلیل لذت هنری ایجاد میکند (حتی اگر منشأ آن تنها در کلمه و جمله‌ای باشد)، بمنزله کشف دوباره اثر است و این مکاشفه حیرتی ایجاد میکند که بنوبه خود رضایت‌بخش است.» (مشرف، ۱۳۸۵: ۱۸۴) نثر صوفیانه مبیدی نیز زبان پارادوکسیکال دارد، که با بسامد بسیار چشمگیر و اشکال متنوع خود، موجب افزایش پیوستگی معنایی میگردد. مانند: «از روی اشارت میگوید: ای محمد ما آن روز که امت ترا ستودیم و گفتیم که «خیر امه» آن دراز عمران بسیار طاعت را میدیدیم. آنروز که نحل ضعیف را عسل دادیم آن بازان با قوت میدیدیم. آنروز که آن کرک را ابریشم دادیم آن ماران با هیبت میدیدیم. آن روز که آهوی دشتی را مشگ دادیم آن شیران با صولت میدیدیم. آن روز که صدف را مروارید دادیم آن نهنگان با عظمت میدیدیم. آنروز که عندلیب را آواز خوش دادیم، طاووسان با زینت را میدیدم. آنروز که این مثنوی خاک را ثنا گفتیم، ملائک صف زده را در راه خدمت میدیدیم.» (مبیدی، ۱۳۸۲: ج ۵، ۴۲۲)

ب- ماهیت نثری متن

نثر بطور طبیعی از پیوندهای درونی پیچیده تر و گسترده‌تری نسبت به نظم برخوردارست. واحد نظم، بیت و گاه دوبیت موقوف‌المعانی است و واحد نثر، جملات کامل و مستقل تشکیل دهنده پاره گفتار. واحد زبانی پاره گفتار از چندین جمله مستقل تشکیل شده که در کنار هم یک معنا را بطور کامل و تمام بیان میکنند. بدین سبب در نثر شعرگونه مبیدی بدلیل ماهیت دوگانه نثری - شعری، پیوندها بیشتر و پیچیده‌تر از شعر است.

نثر مبیدی، مانند دیگر شاهکارهای نثر صوفیانه به قرن ششم یعنی دوران اوج شکوفایی نثر فارسی تعلق دارد. مبیدی مانند بسیاری از قدما بویژه مفسران و اهل کلام و عارفان همانند خود، شناخت عمیق و دقیقی از کارکردهای عناصر زبانی دارد و به پیچیدگی و اهمیت

پیوستگی درونی یا به زبان قدما «فصل و وصل» واقف است، عبدالقاهر جرجانی «فصل و وصل» را از دشوارترین و پیچیده‌ترین ابواب بلاغت و گاه عین بلاغت می‌شمارد و چنین می‌گوید: «ناگفته نماند هر علمی از علوم بلاغت که تصور شود غامض و دقیق و دشوارست، به اندازه غموض و دقت و دشواری این باب فصل و وصل نیست و عدّه‌ای تنها به این قناعت کرده‌اند که وقتی جمله‌ای را ببینند که در آن عطفی نیست، بگویند کلام مستأنفه شده و از ماقبل خود منقطع گردیده‌است. ذهن آنها مطلبی را تتبع نمی‌کند درحالی‌که واقعا غفلت کرده‌اند؛ غفلتی سخت.» (جرجانی، ۱۳۶۸: ۲۹۷)

از دیدگاه جرجانی و دیگر علمای بلاغت فصل و وصل بر اساس معنا و خود سهیم در خلق معناست. هر جمله جزئی از کل معنا و پیوندهای درونی و بیرونی میان جملات نیز جزئی دیگر از معنا هستند و چگونگی چینش، پیوند و یا گسست زنجیره جملات، در شکل‌گیری معنا و خلق زیبایی و تأثیرگذاری متن، نقش بسزایی دارند.

امروزه نیز شناخت نقش پیوندهای ساختاری و معنایی درونی متن، در خلق معنا، مورد توجه است. چنانکه در تعریف پیوستگی گفته‌اند: «جوهره پیوستگی متن آن توالی منطقی است که جملات بندها و واحدهای زبانی گسترده‌تر و جامع‌تری را بهم پیوسته، معنادار و درهم تنیده می‌سازد.» (جلالی، ۱۳۸۸: ۱۷) پیوستگی هم شامل برخی پیوندهای پنهان و کلان معنائیست که میان واحدهای زبانی بزرگتر از جمله دیده می‌شود و هم شامل پیوندهای ساختاری خرد و آشکار لفظی است که از پیوستن گروه‌های اسمی و فعلی جمله، بواسطه حروف اضافه و نشانه و ربط پدید می‌آید و در مقیاس جامع‌تر میان پاره‌گفتارها و پاراگرافها دیده می‌شود.

منطق پیوستگی نثر میبدی را در مرزهای پیوند واحدهای زبانی بزرگتر از جمله، جستجو کردیم، زیرا «در نقد ادبی پیوستگی به عاملی اطلاق می‌شود که بموجب آن وحدت متن از رهگذر پیوند پژوها و برابریهای موجود در واحدهای زبانی بمراتب بزرگتر از جمله حاصل می‌شود.» (داد، ۱۳۸۳: ۵۶) در این بررسیها، مرزهای ظریف تغییر معنا را یافتیم و دیدیم که یک معنای کلی و پیچیده چگونه به اجزای کوچکتر تقسیم می‌شود تا آنجا که در کوچکترین جزء خود نیز کامل و مستقل شود و در ساختار کلان معنا، در جای مناسب خود قرار بگیرد. در واقع همه امکانات پیوندی در خدمت چینش اجزاء کوچک و مستقل

معنا در درون مجموعه بزرگ متن قرار دارد تا معنا در بزرگترین ابعاد خود شکل بگیرد، استقلال بیابد و کامل شود. یکی از شاخصه‌های سنجش یکپارچگی متن همین منطق پیوستگی معنایی جملات کامل و مستقلست. در این نمونه پیوندهای درونی دقیق جملات برای تشکیل یک پاره گفتار دیده میشود: «... یقول الله تعالی و قوله الحق: و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها» و «یختص برحمته من یشاء» مبهم فراهم گرفت و کس را معین نکرد تا تا امید داران در امید بيفزایند و ترسندگان در ترس بمانند که بنده را در مقام عبادت و طاعت به از امید و ترس حالی نه‌بینی.» (میبدی، ۱۳۸۲: ج ۲، ۱۷۵)

استقلال معنایی جمله اصل اساسی پیوند جملات کامل در نثرست؛ اما در مواردیکه بسامد بسیار چشمگیری دارد، بجای استقلال، میان جملات کامل و مستقل پیوند ایجاد شده است. در این صورت با پاره گفتار روبرو هستیم. در این پاره گفتارها جملات مستقل پیوسته در تقویت معنا و تاکید بر معنای یکدیگر و یا شکل دادن به معانی جملات بعدی نقش دارند. مانند: «اما میدان تا عهد ازلی دامن تو نگیرد دل تو این کار نپذیرد / و تا حق به تو نپیوندد این طریق با تو نبازد / و تا حق به تو ننگرد دل تو او را نخواهد.» (همان، ج ۳، ۶۲۵) و این نمونه دیگر: «سماح نصرت بار قتال بر ایشان سبک کرد و وعده ظفر کار خطرناک بر ایشان خوش کرد. اینست سنت خداوند جل جلاله که بر هر تکلیفی تخفیفی داشته و با هر عسری یسری روان کرد.» (همان، ج ۴، ۱۰۶) و نمونه‌ای دیگر: «و رب العزه داند که بنده را جز وی فریادرس و دستگیر نیست، به جلال تعزز خود و به نعت رحمت او را فریاد رسد و دستگیری کند.» (همان، ج ۴، ۳۹۵) و این نمونه: «آن روز پادشاهان روی زمین را می‌آرند و دست سلطنت ایشان به رشته عزل بر پس پشت بسته و ملک ایشان بر خاک مذلت افتاده و این ندای عزت در عالم قیامت روان شده که «لمن الملک.» (همان، ج ۴، ۴۷۲)

ویژگی دیگری که به ماهیت نثری متن باز میگردد، پویایی و هماهنگی نوع واژه‌های تشکیل دهنده یا عبارتی نشانه‌های متن است. زیرا «هر نشانه به تنهایی مرده مینماید. چه چیز به آن زندگی میبخشد؟ نشانه در کاربرد زنده است. آیا آنجا به آن زندگی دمیده میشود یا کاربرد، زندگی آنست؟» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۱: ۲۳۴) بخشی از این زندگی و پویایی به نوع و تناسب؛ یا بعبارت دیگر پیوندهای معنایی واژه‌های متن، برمیگردد. گزینش خلاقانه و چینش آگاهانه واژه‌های در ساختار متن، زندگی و پویایی پدید آورده‌اند. تناسب معنایی

در محور همنشینی کلام به قدری زیبایی و هماهنگی خلق کرده که حتی جابجایی یک واژه، عمق معنایی را فرو میریزد.

واژه‌های و اصطلاحات عرفانی - دینی و شعری اکثریت واژه‌های متن را تشکیل می‌دهند. تناسب این واژه‌های با موضوع، نوع واژه‌ها، گزینش و چینش آنها، همه و همه در خدمت معنا و مضمون هستند و موجب پیوستگی درونی متن گردیده‌اند. مانند: « چون زمینان این خلعت بیافتند، آسمانیان را درد غیرت بر وجد محبت زیادت شد و خزینه صبرشان به دست لشگر شوق غارت شد.» (میبدی، ۱۳۸۲: ج ۹، ۲۵۵) در این نمونه؛ درد، غیرت، وجد، محبت، صبر و شوق و همچنین خلعت، خزینه، لشگر و غارت تناسب و هماهنگی دارند. بخشی از تناسبات معنایی به دیدگاه عارفانه، بخشی به شیوه بیان، بخشی به ماهیت موضوع و بخشی به نوع ادبی متن باز می‌گردد. در این نمونه نیز بسامد اصطلاحات عرفانی مشهودست: « ابراهیم در مقام تفرقت بود، موسی در مقام جمع بود، مصطفی در مقام جمع الجمع بود. نشان تفرقت ابراهیم « انی وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض » نشان جمع موسی « و قربناه نجیاً»، نشان جمع الجمع مصطفی علیه الصلوه و السلام « دنا فتدلی» (همان، ج ۸، ۲۹۹)

استشهاد به آیه، حدیث و نقل قول از بزرگان دین و طریقت بارزترین ویژگی نثر صوفیانه میبدیست. این شیوه که بنیاد تفسیری متن را تشکیل می‌دهد و موجب شده، نقل بخش قابل توجهی از متن را تشکیل دهد. مانند: « قوله: اذ نادى ربه نداء خفياً. نشان اجابت دعا ثباتست بردعا، چون بردعا ثبات کردی اگر از اجابت که نصیب توست محروم مانی، به عبادت که حق الله تعالی است، مشرف گردی و این قدم و رای آن قدمست و این مقام مه از آن مقام. پیغامبر(ص) گفت: «الدعاء هو العباده» و بدان که در دعا اضطرار باید که حق تعالی میگوید: « أَمِنْ يُجِيبُ مُضْطَرًّا إِذَا دَعَا ». استغاثت باید که میگوید: « اذ تستغيثون ربكم». تضرع باید که میگوید: « ادعوا ربكم تضرعاً و خفیه». رغبت و رهبت باید که میگوید: « و يدعوننا رغبا و رهبا ». پیوسته باید، نه گسسته که میگوید: «يدعون ربهم بالغداة والعشي». اخلاص باید که میگوید: « فادعوه مخلصين له الذين » و در خبرست: « ان الله لا يستجيب دعاء من قلب لاه». لقمه حلال باید که گفت: « و ملبسه حرام و مطعمه حرام فانی يستجاب له ». بنده چون شرایط دعا به جای آرد، مرغ قفصی است که رب العالمین آواز

وی دوست دارد. عادت خلق چنان است که مرغی بگیرند و او را قفصی سازند و آب و علف معد دارند، تا آن مرغ به وقت سحر به بانگ آید، همچنین رب‌العزه عابدان و عارفان را در وجود آورد و دنیا قفص ایشان ساخت و منافع و مصالح ایشان در دنیا مهیا کرد و کارهاشان راست کرد، آنگه در محکم تنزیل گفت: «و بالاسحار هم یستغفرون» بنده به عجز خود در وقت سحر میزارد و میخروشد و حق بلطف خود می‌شنود و مینبوشد» (میبدی، ۱۳۸۲: ج ۶، ۲۰)

میبدی تنها بواسطه استشهاد به تفسیر عرفانی میپردازد و آگاهانه و با دقت تمام در پی انتقال دقیق معنای مورد نظر خودست، گویی معنا امانت‌یست که بدون ذره‌ای کم و کاست، باید بدست خواننده برسد. این امانت، معنای کلام الهیست که از زبان عارف نقل میشود و بطور طبیعی دقت و ظرافت بسیار بیشتری میطلبد. وحدت موضوعی و هماهنگی کم‌نظیر معنایی، آیات و احادیث و روایات و اشعار و حکایات عربی و فارسی، با موضوع اصلی، از عوامل افزایش پیوستگی بشمار میروند. در این نمونه، پیوستگی معنایی طبیعی جاری در اجزای متن دیده میشود. پیوند معنایی از آیه ابتدایی آغاز میشود و تأویل ابن عطا، اندیشه میبدی، درونمایه حکایت، شعر پایانی و موضوع کلی متن را در برمیگیرد: «و لقد ارسلنا الی امم من قبلک فأخذناهم بالأساء و الضراء لعلهم یتضرعون. ابن عطا گفت: اخذنا علیهم الطرق کلها لیرجعوا الینا. راهها فرو بستیم بر ایشان یا یکبارگی از کل کون اعراض کردند و با صحبت ما پرداختند و مهر دل بر ما نهادند و بر وفق این حکایت مجنونست: او را دیدند در طواف کعبه بیخود گشته و بی آرام شده و دریای عشق در سینه او موج بر اوج زده و دست برداشته که: «اللهم زدنی حب لیلی.» بار خدایا! عشق لیلی در دلم بیفزای و بلای مهر وی یکی هزار کن. آن پدر وی امیر وقت بود، گفت: یا مجنون! تو را خصمان بسیار برخاسته‌اند. روزی چند غائب شو، مگر تو را فراموش کنند. و این سودا بر لیلی کمتر شود. مجنون برفت، روز سوم باز آمد، گفت: یا پدر! معذورم دار که عشق لیلی همه راهها به ما فروگرفته و جز به سر کوی لیلی هیچ راه نمیبرم:

هر کسی محراب دارد هر سویی باز محراب سنایی کوی تو» (همان، ج ۳، ۳۵۹)

سخن گفتن بر منبر و در مجلس از شیوه‌های کهن تعلیم و تبلیغ اندیشه در میان عامه مردم و در خانقاههای صوفیه بوده است. شیوه بیان خطابی که با تفسیر و روشنگری پیوند

نزدیکی دارد، پیوندهای درونی خاص خود را می‌آفریند. ویژگیهای؛ «خطابی بودن نثر، بکاربردن شیوه گفتگو، ترجمه آیات و احادیث، آوردن دعا و مناجات در جاهایی از سخن، استناد به داستان و حکایت و تمثیل در توضیح و تبیین مطلب، استناد به شعر، توصیف صحنه‌ها و حالات، به شیوه داستان‌نویسان و استفاده از سجع.» (غلامرضایی، ۱۳۸۷: ۲۵۷) همه در سبک خطابی میبدی، دیده میشود. علاوه بر موارد فوق ویژگیهایی چون؛ سادگی نثر و توجه به زبان گفتار، درآمیختگی به آیه و حدیث، درآمیختگی به شعر بویژه شعر فارسی، خیال‌انگیزی، تکرار، تأکید، پرسش، حسن مطلع، تخلص، حسن ختام، گرایش به انواع تأویل، فراوانی فعلهای امری و وجه التزامی، گفتگویی بودن حکایات و تمثیلهای، تحمیدیه (شروع سخن در توحید مناجات و دعا) و موسیقی را در خود دارد.

بخشی از پیوندهای درونی را حروف ربط ایجاد میکنند. کارکرد حرف ربط مسئله پیچیده و حل‌نشده‌ای است. کتابهای دستور زبان، معانی بسیاری را برای حروف ربط برشمرده‌اند و نوشته‌اند که این حروف بیانگر؛ ترتیب منطقی، غرض و هدف، ترتیب زمانی، مراتب از کل به جز، مراتب از جز به کل، نتیجه، تساوی دو چیز، رفع گمان نادرست، شرط، سرعت و شدت وقوع فعل، توالی وقوع فعل، علت، تردید، تقابل و تضاد، کثرت، گوناگونی، تأکید، شدت، حالت وقوع فعل، مقدار و اندازه، بیان شک و عدم قطعیت، رد و نفی، اشتراک، انتخاب، قیاس و سنجش، تفاوت، ضرورت و استثنا هستند. (ر.ک. خطیب رهبر، ۱۳۷۴) این معانی حروف ربط درون هر متنی دیده میشود. اما نکته مورد نظر ما تأثیرگذاری ماهیت تفسیری متن بر معانی حروف ربط است. شدت این تأثیر تا آن حدست که در النوبة الثالثة، معنای حروف ربط را از سطح جمله تا متن ماهیت تفسیری یافته‌اند. اغلب معانی حروف ربط به توضیح بیشتر و روشنگری معنایی باز میگردند. ماهیت تفسیری متن معانی حروف ربط را در چهارچوب متناسب با خود گنجانده است. این نکته رابطه نزدیک میان ماهیت متن و پیوستگی درونی را نشان میدهد.

کاربرد واژه‌های مترادف و متضاد، جملات مترادف، تکرار واژه، تکرار گروه اسمی یا فعلی، تکرار عبارت و جمله به شکلهای گوناگون، بافت توضیحی (با کاربرد کلمات شمارشی؛ اول، دوم یا یکی، دیگر، دیگری)، ساختارهای موازی (که از تکرار واژه همراه تکرار ساختار نحوی ایجاد شده)، تکرار آیه و حدیث در متن، استفاده از ابعاد متفاوت معنایی هر جمله

در هر بار تکرار، نقل قول در جایگاه مفعول فعلهای بیانگر نقل سخن، کاربرد جملات پیرو توضیحی و توصیفی، تقسیم متن به واحدهای ذیل چند آیه، تأویل‌گرایی، مضامین مشترک متنها، معانی مشترک حروف ربط در حوزه بیان تفسیر، از دیگر ویژگیهای سبکی است که به ماهیت تفسیری متن بر میگردد و بسامد چشمگیر آنها موجب پیوستگی میگردد. مانند: «یعرفون نعمه الله ثم یتکرونها... عبدالله بن مسعود گفت: هلاک دین مرد در دو چیز است: یکی عجب، دیگر نومیدی. این از آن گفت که هر که نومید شد از طلب فرو ایستاد و فترت در وی آمد، نیز عبادت نکند، همچنین مُعجب در خود میندازد که از طلب بی‌نیازست که کار وی خود راستست و آمرزیده.» (میبیدی، ۱۳۸۲: ج ۵، ۴۳۴) ساختار توضیحی از جمله؛ شیوه بیان اجزاء، مراتب و اهمیت اجزای یک کل و چگونگی پدیده‌ها، از الگوهای پر بسامد بیانست. این ساختار با الگوی همگون خود بر شدت پیوستگی متن، تأثیرگذارست.

د- شعری بودن متن

علاوه بر پیوندهایی که تا کنون برشمردیم، بخشی دیگر از وحدت معنایی و پیوستگی، ناشی از جوهره شعری متنست. علاوه بر این، حضور روایت، ماهیت ادبی متن را برجسته‌تر و قدرت تأثیرگذاری برخوردار را صد چندان میکند. حضور عاطفه، خیال و موسیقی نه تنها به نثر جوهره شعری بخشیده، بلکه از آن نثری عزلگونه ساخته است. غزل‌گونه نثر نوبت سوم به ماهیت شعری زبان عارف بر میگردد. میبیدی عارفی عالم به بلاغتست که با بکارگیری عناصر شعری در سخنش، در پی اقصاء و انتقال تأثیرگذار اندیشه‌اش به مخاطبست.

نثر عرفانی هم در بُعد زبان و هم در بُعد اندیشه گونه‌ای از شعرست، چون از پنهانی‌ترین زوایای مخفی وجود بشر و آنچه برای بشر حل نشده است، سخن میگوید. از آن نوساناتی که در اعماق روح انسان میگردد، از عظمت هستی و از عظمت بی‌نهایتی که انسان را فراگرفته است. بیان زیبا و موثر، با امانت و تا حد ممکن مطابق با اصل تجربه عرفانی، هدف گوینده است. زبان در دست میبیدی عارف، مانند شاعران بکاربرد آغازین خود یعنی حفظ و بیان دقیق و امانت‌دارانه واقعیت‌های تجربه شده درونی، باز میگردد.

میبدی در همه موارد ظرفیتهای زبان شعر را برای بیان اندیشه‌های خود بکار میگیرد. یکی از این کاربردهای عناصر شعری در مورد توصیف پدیده‌ها و مفاهیم است. مانند: « بسم الله الرحمن الرحیم» بسم الله آیین زبان و چراغ جان و ثناء جاودان. بسم الله کلید گوشهاست و آینه چشمها و یادگار دلها. بسم الله مجلسها معطر کند، جانها منور کند، زبانها معنبر کند، گناهها مکفر کند، دلها عارفان از شوق این نام بر آتش است، وقتها دوستان در سماع این نام خوش است، سینه‌ها درویشان از مهر و محبت این نام منقش است...» (همان، ج ۹، ۳۴۲)

شیوه میبدی در تصویرپردازی مجموعه‌سازاست یعنی در همه موارد با مجموعه‌ای از اجزا روبرو هستید، که در کنار هم تصویر مرکبی را خلق میکند. این تصویر مرکب ایستا نیست بلکه حرکت در آن جریان دارد به همین سبب صحنه‌هایی پویا و زیبا خلق میکند. عبارتی تناسب عناصر و اجزا تصاویر پیچیده و مرکب پویا، ویژگی شیوه تصویرگری میبدیست و از جمله عواملیست که پیوندهای درونی خاص خود را در متن می‌آفریند و به پیوستگی متن می‌افزاید. مانند تصویر زنده‌ای که در این نمونه آمده است: «... سهل عبدالله گفت ، الله با موسی سخن گفت بر طور و از عزت کلام بارخدا آن کوه چون عقیق شد موسی را نظر با خود آمد که چون من کیست که خدای جهان و جهانیان با من سخن گوید بیواسطه و قدمگاه من عقیق باشد . الله تعالی آن از وی درنگداشت گفت یا موسی یکی به راست و چپ خویش نگاه کن ، تا چه بینی؟ موسی باز نگریست هزار کوه دید از عقیق بر مثال کوه طور، بر هر کوه مردی بصورت موسی چون او گلیمی پوشیده و کلاهی بر سر نهاده و عصایی در دست و با خداوند عالم سخن میگوید. زبان حال موسی گوید: پنداشتمت که تو مرا یک‌تنه‌ای / کی دانستم که آشنای همه‌ای» (همان، ج ۱، ۱۹۷) همانطور که میبینید، بخشی از گستردگی و عمق معنایی متن از راه مجموعه‌سازی تصویر نیست که بافت فشرده‌ای از تشبیه، استعاره، تمثیل، کنایه، نماد و گاه رمز در نوبت سوم پدید آورده است.

تناسب تصاویر با موضوع، بگونه‌ایست که اگر تصاویر نوبت سوم را طبقه‌بندی کنیم و در مجموعه‌های بزرگتری جای دهیم، این مجموعه‌ها در بزرگترین ابعاد خود، به پنج خوشه تصویری تقسیم میشوند که به ترتیب اهمیت، بسامد و تنوع عبارتند از: خوشه قصر، خوشه نور، خوشه آسمان، خوشه آب و خوشه درخت. این خوشه‌های تصویری نشان دهنده گستردگی پیوندهای معنایی میان تصاویر و اندیشه در متن هستند. میبدی با

مجموعه‌سازی تصویری خود جهانی آفریده و در آن تجربه‌ها و اندیشه‌های عارفانه خود را به نمایش گذاشته است. خوشه‌های تصویری نیز از عوامل افزایش پیوستگی متن هستند. در این میان خوشه تصویری قصر و درگاه کاربرد چشمگیرتری دارد و به اندیشه بنیادی خلیفه الهی انسان باز میگردد. مانند: « آدم نه خود شد که او را بردند، آدم نه خود خواست که او را خواستند، فرمان آمد که مخدر معرفت را کفوی باید تا نامزد وی شود، ... کروبیان و مقربان درگاه عزت سر بر آوردند تا مگر این تاج بر فرق ایشان نهند و مخدره معرفت را نامزد ایشان کنند ... عرش با عظمت و بهشت با زینت و آسمان با رفعت هر یکی در طمع دریافتند و هیچ به مقصود نرسیدند. ... » (همان، ج ۱، ۱۶۲).

و این نمونه: « ... گفت حکم قهر ما کاری راند و قلم کرم را فرمودیم تا از سر دیوان عالم تا به آخر خطی درکشد، و از منقطع عرش تا منتهی فرش سکان هر دو کون را عزم نامه نویسد تا صدر ممالک آدم خاکی را مسلم شود و سینه عزیز وی به نور معرفت روشن گردد » (همان، ج ۱، ۱۴۰).

واژه‌های شعری و خود شعر، از دیرباز آینه ادراکات عارفانه بوده است. گفتگوی خدا و انسان. رنگ عاطفی پر قدرت متن، نوبت سوم را پدیده آورده است و همانند گفتگوی با معشوق در غزل عاشقانه، محور عمودی متن را تشکیل میدهد. بنابراین بسامد واژه‌های شعری خود عامل پیوستگی است، هم در حوزه همگونی واژه‌ای و هم در حوزه همگونی ساختار معنایی. مانند: « قوله تعالی: بسم الله الرحمن الرحيم، بسم الله کلمه سماعها ربیع الجمیع من المعاصی و المطیع و الشریف و الوضیع. من اصغی الیه بسمع الخضوع ترک طیب الهجوع و من اصغی الیه بسمع المحاب ترک لذیذ الطعام و الشراب. مجنون بنی عامر؛ آن کار افتاده لیلی، وقتی نقش نام لیلی بر دیوار دید، شیفته نقش نام لیلی شد. هفت شبانروز در مشاهده آن نبشته بنشست که هیچ طعام و شراب نخورد. گفتند: ای مجنون هفت شبانروز بی طعام و شراب چون بسر آوردی؟ گفت ای بیچاره کسی را کش با نام دوست خوش بود، طعام و شرابش کجا یاد آید. آنکه گفت: « جئتمانی لتعلمنا سر لیلی تجدانی بسر لیلی شحیحا » این حال مخلوقیست در دعوی عشق مخلوقی، پس چه گویی کسی که قبله جان وی حضرت قدس الهی بود و غالب دل وی مهر ذات قدیم. اگر با نام و ذکر او طعام و شرابش یاد نیاید چه عیب بود. بوبکر شبلی گفت: ذکر ربی طعام نفسی و ثناء ربی لباس

نفسی والحياء من ربي شراب نفسي؛ نفسی فداء قلبی، قلبی فداء روحی، روحی فداء ربی. موسی کلیم(ع) چهل شبانروز بر امید سماع کلام حق منظر نشست که طعام و شراب بخاطر وی نگذشت. باز چون به طلب خضر میشد در دبیرستان علم، یک نیمروز او را از طعام و شراب شکیب نبود تا گفت: «آتنا غذائنا». این حال نتیجه عشقست و عشق به دانایی و زیرکی و فتوی عقل حاصل نشود. «عشق آمدنی بود نه آموختنی» کسی که این راه نرفت، منزل این راه چه داند. او که محرم عشق نبوده، حرم دوست را چه نشان پرسد. محرم شدم به عشق و جهان شد مرا حرم/ لبیك عاشقی زدم از جان و دل بهم» (همان، ج ۱۰، ۴۰۰)

کاربرد واژه‌های مسجع، ردیفهای پایانی جملات، موسیقی واجها، موسیقی کلمات، تکرار واژه، تکرار جمله و تناسب موسیقی با معنا، عامل دیگر افزایش پیوستگی متنست. تناسب و تکرار آواها بحدیست که گاه براحتی میتوان جملات را به ارکان عروضی تقطیع کرد و اوزان شعری را در آن یافت. این «هماهنگی و توازن آوایی موجود در میان کلمات، معنی تازه می‌آفریند. بدین معنی که موسیقی از رهگذر وحدت یا تضاد صامت‌ها و مصوت‌های کلمات با مفهوم مورد نظر شاعر هماهنگی و مطابقت دارد. بنابراین در این ساختار هنری موسیقی کلمات موجب تقویت معنی میگردد، معانی متضاد و دور از هم را به یکدیگر نزدیک ساخته وحدت میبخشد.» (شفیعی کدکنی و گلچین، ۱۳۸۱: ۲۹) بنابراین ماهیت موسیقایی و پیوندهای درونی ناشی از آن، متن را جذاب میکند و به آن عمق معنایی میبخشد. مانند: «خداوندی رهی دار نامدار، که گوشها گشاده به نام او، دلها اسیر پیغام او، موحد افتاده در دام او، مشتاق مست مهر از جام او، مهربانی که در عالم به مهربانی خود که چنو، امید عاصیان و مفلسان بدو، درویشان را شادی به بقاء جلال او، منزلشان بر درگاه او، نشستشان بر امید وصال او، بودنشان در بند و فاء او، راحتشان با نام و نشان و یاد او.» (میبدی، پیشین، ج ۱، ۳۴۱)

میبدی، موسیقی ساز سخنش را بگونه‌ای کوک کرده که هر جا نیاز به تأمل خواننده در معنای پیچیده کلامست، جملات تکه تکه و آوای واجها، مکث لازم را ایجاد میکند و هر جا که رود خروشان عواطف عارفانه جاری میگردد، آوای پیوسته و جاری نثر عرفانی این عواطف را همراهی میکند. مانند: «الهی محنت من بودی دولت من شدی، اندوه من بودی

راحت من شدی، داغ من بودی چراغ من شدی، جراحت من بودی مرهم من شدی»
(همان، ج ۲، ۳۹۹)

ه- روایی بودن متن

متن نوبت سوم متنی رواییست و روایت به شکل‌های گوناگون در آن حضور دارد. کاربرد شکل‌های روایی به ضرورت نیاز ماهیت تفسیری به روشنگری معنا با آوردن استشهاد و تمثیلست و همواره حضور مخاطب را میطلبد.

اساس متن بر گفتگوست این گفتگو و روایتگری، گاه به شکل گفتگوی نویسنده با خواننده است. این زمانبست که از مفاهیم و اندیشه‌های عرفانی سخن میگوید. مانند: «بدان که حمد بر دو وجه است: یکی بر دیدار نعمت، دیگر بر دیدار منعم. آنچه بر دیدار نعمت است ...» (همان، ج ۱، ۳۰) گاه بشکل گفتگوی نویسنده با خدای خودست. مانند مناجاتها: «ترا که داند که ترا تو دانی بس. ای سزاوار ثناء خویش و ای شکر کننده عطای خویش! رهی به ذات خود از خدمت تو عاجز و به عقل خود از شناخت منت تو عاجز و به کل خود از شادی به تو عاجز و به توان خود از سزای تو عاجز. کریم! گرفتار آن دردم که تو درمان آنی، بنده آن ثنام که تو سزای آنی، من در تو چه دادم تو دانی. تو آنی که گفتی من آنم. آنی.» (همان، ج ۱، ۳۰) گاه نیز نقل حکایت و تمثیل است.

حکایتها از عناصر بنیادی زبان صوفیه است که به نثر میبیدی ماهیت روایی بخشیده است. این حکایتها از عناصر داستانی برخوردارند و از زاویه دیدهای متفاوت روایت میشوند و اغلب بر اساس شکل‌های گوناگون گفتگو خلق یا نقل شده‌اند و بیشتر صدای راوی آنها شنیده میشود. مانند: «شبلی را با حق رازی بود در میان، گفت: بار خدایا! چون بود که حسین منصور را از میان ما برگرفتی؟ گفت: رازی به وی دادم و سرّی با وی نمودم به نااهلان بیرون داد، به وی آن فرود آوردم که دیدی» (همان، ج ۲، ۱۷۴). بنابراین ضرورت روایت و حضور لحن روایی در کنار دیگر عناصر روایی عامل دیگر تقویت پیوستگی متن میگردد.

نتیجه :

پیوستگی درونی واحدهای زبانی، عامل متنیت متن نوشتاری ادبیست. پیوستگی نه تنها انسجام ساختاری و معنایی بلکه همه پیوندهای درونی متن را در همه ابعاد و اشکال ممکن دربرمیگیرد و یکپارچگی و استواری ساختاری و معنایی میان جمله‌ها، پاره‌گفتارها، پاراگرافها را در سراسر متن، پدید می‌آورد، از این دیدگاه یکی از شاخصه‌های بررسی سبک اثر ادبیست.

ابوالفضل رشیدالدین میبدی در النوبة الثالثة كشف الاسرار، ویژگیهای ماهوی نثر صوفیانه همچون محوریت اندیشه عرفانی، ساختار نثری، ماهیت خطابی و تفسیری، ماهیت شعری و روایی را هوشمندانه و با تسلط بر پیچیدگیها و ظرفیتهای سخن، بکار گرفته و در این زمینه پنهان، عمیقترین و پیچیده‌ترین پیوندهای درونی متن را آفریده است. بخشی از یکپارچگی کم نظیر، در ۴۶ بخش مجزای نوبة الثالثة، بر این بنیاد قرار گرفته است. در این پژوهش ویژگیهای سبکی النوبة الثالثة از جمله؛ محوریت اندیشه عرفانی، ماهیت خطابی و تفسیری، ماهیت شعری و روایی را شاخصه سنجش پیوستگی در نظر گرفتیم و نشان دادیم که سهم بسزایی از شبکه تودرتوی پیوستگی، ناشی از بسامد چشمگیر این ویژگیهاست که هم به متن عمق معنایی بخشیده و هم انگیزه خوانش متن را در خواننده آن، صد چندان کرده است.

فهرست منابع:

- ۱- اکوان، محمد (۱۳۸۰)، « ویتگنشتاین؛ زبان و فلسفه»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۴۸، زمستان ۱۳۸۰، صص ۲۹۳-۳۰۸.
- ۲- تبریزی، فاطمه (۱۳۸۶)، تحلیل گفتمانی مبتدا و انواع ساز و کارهای تغییر آن در زبان فارسی. رساله کارشناسی ارشد زبانشناسی همگانی. دانشگاه آزاد اسلامی، تهران مرکزی.
- ۳- جرجانی، عبدالقاهر (۱۳۶۸)، دلالات الاعجاز فی القرآن، ترجمه سید محمد رادمنش، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- ۴- جلالی، جلال‌الدین (۱۳۸۸)، «ضرورت شناخت و کاربرد انسجام و پیوستگی در ترجمه قرآن کریم»، دو فصلنامه ترجمان وحی، سال سیزدهم، شماره ۲۵، بهار و تابستان ۱۳۸۸، صص ۱۵-۵۱.
- ۵- خطیب رهبر، خلیل (۱۳۷۴)، دستور زبان فارسی حرف اضافه و ربط، چاپ سوم، تهران: مهتاب.

- ۶- داد، سیما (۱۳۸۳)، فرهنگ اصطلاحات ادبی، چاپ سوم، تهران: مروارید.
- ۷- شعبانلو، علیرضا، و دیگران (۱۳۸۷)، «فرآیند انسجام دستوری در شعر بلند از عمق بخارایی» گوهرگویا، شماره ۵، بهار ۱۳۸۷، صص ۱۶۵-۱۸۸.
- ۸- شفیع کدکنی، محمد رضا، و گلچین، میترا (۱۳۸۰)، «جلوه‌هایی از جادوی مجاورت در مثنوی»، ضمیمه مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران: زمستان ۱۳۸۰ و بهار ۱۳۸۱، صص ۲۹-۴۲.
- ۹- غلامرضایی، محمد (۱۳۸۷)، «مجلس‌گویی و شیوه‌های آن بر اساس مجالس سبعه مولوی» پژوهشنامه علوم انسانی، شماره ۵۷، بهار ۱۳۸۷، صص ۲۵۷-۲۷۸.
- ۱۰- محمدی بنه گزه‌ای گناوه‌ای، عباسقلی (۱۳۸۰)، رازهای خلق یک شاهکار ادبی، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
- ۱۱- مشرف، مریم (۱۳۸۵)، شیوه نامه نقد ادبی، چاپ اول، تهران: سخن.
- ۱۲- میبیدی، ابوالفضل رشیدالدین (۱۳۸۲)، کشف الاسرار و عده الابرار تصحیح علی اصغر حکمت، ج ۱، چاپ هفتم، تهران: امیرکبیر.
- ۱۳- ----- (۱۳۸۲)، کشف الاسرار و عده الابرار، تصحیح علی اصغر حکمت، جلد‌های اول تا دهم، چاپ هفتم، تهران: امیرکبیر.
- ۱۴-

alliday M A K and Ruqaiya Hasan. (۱۹۸۵). Language, context, and text: aspect of language in a social semiotic perspective. Oxford University press.